

روشنفکر؛ در میانه تنهایی و وابستگی

قاسم زائری

درآمد

ادوارد سعید در کتاب نقش روشنفکر^۱ «آن گونه اندیشیده که زندگی کرده است»، «نقش روشنفکر» بسته بندی نظری از سرگذشت زندگی سعید و نوع موضع گیریهای او در قبال مسائل مختلف است؛ در واقع این سعید است که یک بار زندگی کرده و مشخصه هایی که در کتاب ذکر شده را تجربه کرده است. اینک این تجربه ها، در سالهای پایانی عمر سعید بر زبان رانده شده و بر صفحات کتاب نقش بسته است. تا دیگران نیز از آن آگاه شوند و به کار بندند. «سعید آواره شده از فلسطین»، «سعید در تبعید»، «سعید نامحرم برای گروههای قدرت»، «سعید رو در روی نظام قدرت در آمریکا»، «سعید به عنوان نماینده ی روشنفکران مهاجر حاشیه ای»،

«سعید به عنوان منتقد عرفات و رهبری فلسطینی»، «سعید به عنوان نماینده فلسطینیهای سرکوب شده»، «سعید به عنوان مخالف جریان صلح خاورمیانه» و دیگر «سعیدها» هر کدام نمود یکی از رسالتهای روشنفکر هستند. روایت سعید از وظایف روشنفکر، شناخت دست اولی از رسالت روشنفکر در جهان پریچ و خم و پیچیده ای می دهد که سعید در متن آن زندگی کرده است.

سعید یک روشنفکر مدرن نیست؛ اغلب او را در نحله پست مدرنیستی جای داده اند. سعید در این کتاب نشان می دهد که حتی در نظریه پردازی اش راجع به روشنفکر نیز

۱. سعید ادوارد (۱۳۸۲)، نقش روشنفکر، مترجم؛ حمید عضدانلو، تهران، نشر نی.

«روشنفکرانه» عمل کرده و نخواسته است که در قالبها و در تقسیم‌بندیهای از پیش ساخته و معین شده باقی بماند. این یکی از بزرگ‌ترین درسهای سعید در مورد نقش روشنفکر است که خود بزرگ‌ترین و نخستین عامل به آن است؛ چرا که در چارچوب نظری پست‌مدرنیسم، نمی‌توان سراغی از اخلاق جهانشمول و عام گرفت. در طرح نظری پست‌مدرن، فی‌الواقع هیچ فراروایتی وجود ندارد؛ روایت‌های کلان و از آن جمله روایت‌های کلان اخلاقی جهانشمول‌گرا زیر سؤال رفته‌اند. در حالی که سعید یک پست‌مدرن خوانده می‌شود، در بحث از رسالت روشنفکر سعی نمی‌کند تسلیم مقتضیات پست‌مدرنیسم شود و همچون فوکو یا لیوتار روشنفکر را متخصصی بداند که در یک رشته یا حوزه تخصصی مشغول به کار و دارای اخلاق حرفه‌ای است. سعید همچنان بر جهانشمول‌گرا بودن رسالت روشنفکر تأکید دارد؛ از این منظر روشنفکر باید بر ارزشهای عام انسانی برای نوع بشر تأکید کند.

۲- روشنفکر کیست؟

چه کسی روشنفکر است؟ سعید سعی دارد در فصل اول به این سؤال پاسخ دهد. لذا است که به مرور نظرات دیگر متفکران در باب هویت روشنفکر می‌پردازد تا نظر برگزیده خود را ارائه دهد (جدول ۱). از نظر آنتونیو گرامشی، همه آدمها روشنفکرند لکن همه آنها نقش روشنفکر را در جامعه ایفا نمی‌کنند. او بین روشنفکر سنتی و ارگانیک تمایز قائل می‌شود. روشنفکران ارگانیک، وظیفه‌شان از نسلی به نسلی دیگر تداوم می‌یابد و همواره در حال تکاپو و سازندگی‌اند در حالی که روشنفکران ارگانیک (نظیر کارفرمای سرمایه‌دار، تکنیسین صنعتی، کارشناس تبلیغات یا متخصص اقتصاد سیاسی) در پیوند مستقیم با طبقات و تشکیلاتی قرار دارند که روشنفکران را برای سازمان دادن

۲. مجموعه سخنرانیهای ریت، در سال ۱۹۴۸، به همت برتراند راسل آغاز شد و امروزه از بی‌بی‌سی پخش می‌شود.

۱- چکیده کتاب

کتاب با «درباره مولف» آغاز می‌شود و مترجم به شرح کوتاهی از زندگینامه سعید می‌پردازد. در «سخن مترجم»، حمید عضدانلو به بیان مبسوط نظرانش در باب روشنفکر و نیز برداشتهایش از آرای سعید در باب «نقش روشنفکر» می‌پردازد. در «مقدمه»، ادوارد سعید، خود، گویا در زمان آماده شدن کتاب برای انتشار، شرح داده است که چگونه زمینه

جدول ۱- دسته‌بندی روشنفکران و خصلتهای اصلی آنها از منظر متفکران مختلف

نام متفکر	دوگانه‌های تعریف روشنفکر	مشخصه‌های روشنفکر حقیقی
آنتونیو گرامشی	روشنفکر ارگانیک روشنفکر سنتی	مسئول در برابر جامعه؛ مرتبط با تولید و توزیع دانش
جولین بندا	روشنفکری عوامانه روشنفکر واقعی	حقیقت‌گویی، دفاع از ستمبران، مبارزه با قدرت نامشروع، دفاع از اصول عدالت و آزادی
الوین گولدنر	روشنفکر طبقه‌گرا روشنفکر عام‌گرا	باور به فرهنگ گفتمان انتقادی؛ داشتن زبان تخصصی
میشل فوکو	روشنفکر جهانشمول روشنفکر ویژه	متخصص در یک رشته از دانش؛ عدم نمایندگی آگاهی مردم
ژان فرانسوا لیوتار	روشنفکر مدرن روشنفکر پست مدرن	تأکید بر تخصص و شایستگی به جای جانبداری از ارزشهای جهانشمول آزادی و عدالت
سی. رایت میلز	روشنفکر وابسته روشنفکر مستقل	مقاومت و جنگیدن با رفتارهای قالبی؛ زیستن در «زمان» خودش
راسل جیکوبی	روشنفکر دانشگاهی روشنفکر غیرآکادمیک	روح مستقل اصلاح‌ناپذیری؛ عدم پاسخگویی به قدرت
ادوارد شیلز	روشنفکر هنجارپدیر روشنفکر هنجار ستیز	گرایش درونی برای رخنه کردن به آن سوی شبکه تجربه‌آنی؛ ستیز با هنجارهای غالب
ادوارد سعید	روشنفکر حرفه‌ای روشنفکر آماتور	باور به اصول اخلاقی جهانشمول؛ حقیقت‌گویی به قدرت؛ در حاشیه ماندن؛ نامحرم برای قدرت؛ قدرت؛ نماینده تبعیدی ماندن؛ گریز از بازاری شدن، تکرشته کاری و جذب شدن در آگاهی مردم بودن؛ طعنه زن و شکاک

خواسته‌هایشان، کسب قدرت و کنترل اوضاع در اختیار می‌گیرند. این روشنفکران در جامعه دموکراتیک، برای جلب رضایت مشتریان بالقوه و شکل دادن به نظریات بالقوه‌ی مصرف‌کننده یا رأی‌دهنده تلاش می‌کنند؛ فعالانه در جامعه حضور دارند و در راه دگرگون کردن اندیشه‌ها و رشد و توسعه بازار تلاش می‌کنند. از نظر گرامشی، امروزه هر کسی که با

را طبقه‌ی جدیدی می‌داند که دیگر مانند روشنفکران گذشته نیستند که برای تعالی خود، عموم مردم را مخاطب قرار دهند. آنها در رشته‌هایی تخصص یافته‌اند و به زبانی صحبت می‌کنند که تنها متخصصین همان رشته قابل فهم است و برای غیرمتخصصان قابل فهم نیست. بر همین مبنا فوکو نیز بر این باور است که «روشنفکر جهانشمول» جای خود را به «روشنفکر ویژه» داده است؛ کسی که در یک رشته مشخص تخصصی مشغول به کار است. با این بیان مبسوط، سعید در ادامه به شرح نظر خود در تعریف روشنفکر می‌پردازد. از نظر او روشنفکر فردی با نقش ویژه و همگانی در جامعه است و به سادگی نمی‌توان او را به حرفه‌ای بی‌چهره و عضوی از یک طبقه تقلیل داد. وظیفه روشنفکر نمایندگی و سخن گفتن از جانب کسانی است که در جریان عادی امور، فراموش شده یا مخفی نگه داشته شده‌اند. روشنفکر این کار را به واسطه اصول جهانشمول انجام می‌دهد: این اصل که همه انسانها حق دارند از قدرتها و ملتهای دنیوی، انتظار رفتاری مطابق با معیارهای آزادی و عدالت را داشته باشند.^۳ روشنفکر برای همگان و به همگان تلاش

۳. سعید یکی از امضاکنندگان بیانیه‌ای بود که جمعی از روشنفکران آمریکا (درست یا نادرست) برای پاسداشت آزادی بیان و حقوق بشر خطاب به دولت ایران صادر کردند. البته این کار سعید از منظر عمل به رسالت و تعهد روشنفکرانه، پذیرفتنی و مقبول است، لکن از جهت درک سعید از شرایط خاص ایران قابل انتقاد است. ضمن اینکه تأکید بر این نکته، درک ناقص و مبهم سعید از «قدرت» را نمایان می‌کند که در پایان این نوشتار به برخی از ایرادات وارد بر برداشت سعید از «قدرت» اشاره خواهد شد.

←

حوزه تولید و توزیع دانش سروکار دارد، روشنفکر محسوب می‌شود.

جولین بندا از عوام سخن می‌گوید؛ انسانهایی معمولی که به منظور کسب منافع مادی، ترفیع موقعیت شخصی، درصدد نزدیک شدن به قدرتهای دنیوی‌اند. حال آنکه روشنفکران، قلمرو این جهانی ندارند. آنها اهداف کاربردی و منفعت طلبانه دنبال نمی‌کنند؛ تنها زمانی خود حقیقی‌شان را به نمایش می‌گذارند که با ترغیب و تحریک احساسات تند متافیزیکی و اصول بی‌غرضانه عدالت و حقیقت‌جویی درصدد دفاع از ستمبران و مبارزه با قدرت نامشروع و ستم‌پیشه برآیند. بندا معتقد است که مسئله امروزی ما این است که روشنفکران، آمریت اخلاقی خود را به چیزی واگذارده‌اند که بندا آن را «سازماندهی هیجان جمعی به واسطه فرقه‌گرایی، احساسات توده‌ای، خصومت‌های ناسیونالیستی و منافع طبقاتی می‌نامد؛ نظام‌های سخنوری که تحت عنوان «مصلحت» تشکیلات یا «افتخار ملی» بر روی حقیقت سرپوش می‌گذارند. روشنفکران باید دریابند که در راه حقیقت‌جویی ممکن است تبعید، سوخته یا مصلوب شوند؛ بر این اساس تعداد روشنفکران واقعی زیاد نیست. آنها همیشه در حال ستیز با وضع موجود بوده و در برابر قدرت ایستادگی می‌کنند. آنها طرفدار حقیقت‌اند هر چند که بندا توضیح نمی‌دهد که آنها چگونه به حقیقت دست یافته‌اند.

گولدنر روشنفکر را در قالب «فرهنگ‌گفتمان انتقادی» تعریف می‌کند. او روشنفکران

می‌کند؛ چیزی به نام روشنفکر خصوصی وجود ندارد. آنچه کمترین اهمیتی ندارد این است که روشنفکر خود را ملزم به تأمین رضایت خاطر مستمعین اش بداند. از قضا روشنفکر با خصلتهایی نظیر مزاحم بودن، مخالف بودن و ناخوشایند بودن شناخته می‌شود. به بیانی دیگر روشنفکران با هنر تجسم مرتبط اند اعم از سخن گفتن، نوشتن، تدریس یا بر صفحه تلویزیون ظاهر شدن. آنها خالق تجسمهایی ماهرانه برای اجتماع خود هستند؛ همگان به این هنر پی می‌برند لکن خطرات و آسیبهایی نیز برای آنها در پی دارد. سعید با یادآوری این نکته، گویی می‌خواهد نشان دهد که روشنفکران نه تنها در جنبشهای بزرگ اجتماعی و زیرزمینی ایفای نقش می‌کنند بلکه می‌توانند در نقشهایی اجتماعی و در جریان زندگی روزمره نیز حضور یابند. از این منظر او به تحلیل رمان پدران و پسران تورگنیف می‌پردازد که در آن بازارف به زندگی روستاییان و والدین اش وارد می‌شود؛ زندگی ای که چیز غیر معمولی در آن رخ نمی‌دهد. فرزندان، عاداتها را از والدین به ارث می‌برند و زندگی کماکان ادامه می‌یابد. ورود بازارف این نظم را به هم می‌زند؛ او با عادات روزمره به چالش بر می‌خیزد و در نهایت نیز قاطعیت و مقاومت بازارف، به عنوان روشنفکر، او را از صحنه داستان خارج می‌کند؛ به قول سعید از جریان داستان و زندگی، به بیرون «پرتاب می‌شود». استفان ددالوس در تصویر هنرمند اثر جویس، شعارش دوری از افکار شیطانی است؛ او تفکر را شیوه تجربه کردن

جهان می‌داند. جویس نیز نشان می‌دهد که بین زندگی ددالوس به مثابه روشنفکر و جریان زندگی روزمره، سازگاری و همخوانی وجود ندارد. سعید نتیجه می‌گیرد که روشنفکر نمی‌تواند خود را با انجام کارهای عادی و مبتذل روزمره وفق دهد. از نظر سعید، آزادی یکی از موضوعات اصلی کار روشنفکر است. هدف عمل روشنفکری، ترفیع و ترقی آزادی و معرفت آدمی است. او لیوتار را مورد انتقاد قرار می‌دهد لیوتار گفته است که «داستانهای باشکوه و مشهور آزادی و روشنگری»، جاه طلبیهای مربوط به دوره مدرن است؛ در شرایط پست مدرن، این داستانها اعتباری ندارد و بازیهای زبانی و موقعیتهای محدود و موضعی جای آنها را گرفته‌اند؛ تخصص و شایستگی، جای ارزشهای جهانشمولی نظیر آزادی و عدالت را نزد روشنفکران پسا مدرن گرفته‌است. سعید گلایه می‌کند که هنوز و حتی در «شرایط پست مدرن» هم حکومتها بر مردم ستم می‌کنند و بی‌عدالتی هنوز فراگیر است و خطر انحراف روشنفکران از حرفه اصلی خود در اثر همکاری و همراهی با قدرت هنوز وجود دارد. با این همه، سعید

←

نتیجه اینکه دفاع سعید از آزادی و اصول جهانشمول اخلاقی، فی‌نفسه، مطلوب و قابل تحسین است لکن او در انتخاب مصادیق، دقت لازم را نداشته است. این «بی‌دقتی» نیز پیش از اینکه به موضع‌گیری سیاسی و ژورنالیستی تقلیل یابد، ناشی از مشکل معرفتی است که در درک سعید از «قدرت» و نسبت روشنفکر با آن وجود دارد که نیازمند تفصیل در نوشتاری دیگر است.

می‌پرسد چرا عجز و ناتوانی و شاید بی‌تفاوتی بر لیوتار و همکارانش مستولی شده است؟ او بر این باور است که نقش روشنفکر، تبیین ایده‌هایش برای جامعه است نه به منظور تقویت امیال نفسانی یا تجلی مقام و موقعیت‌اش یا خدمت در دامنه بوروکراسی‌های قدرتمند و استقرار در کنار کارفرمایان سخاوتمند بلکه نفس خود عمل مراد و مطلوب روشنفکر است. روشنفکر نماینده چه چیزی است؟ سی. رایت میلز یکی از روشنفکران مطلوب نظر سعید

است که به این پرسش پاسخ داده است؛ میلز شخصیتی است «به‌غایت مستقل، با دید اجتماعی برانگیزنده و با ظرفیتی قابل توجه برای مبادله ایده‌هایش...». میلز به درحاشیه ماندن روشنفکر اعتقاد دارد و به شدت نسبت به خلع مالکیت «ابزار مبادله مؤثر» از روشنفکر حساس است. او هنرمند و روشنفکر مستقل را از جمله شخصیت‌های نادر باقیمانده‌ای می‌داند که برای «مقاومت و جنگیدن با رفتارهای قالبی» مسلح و مجهزند. او بدبین است از اینکه جهانهای هنر و تفکر انبوه، به نحو روزافزونی، با خواسته‌های سیاست‌همنوامی شوند. به همین دلیل نیز درک تازه‌ای برای مقابله با تفکر قالبی لازم آمده است و روشنفکر باید تلاش‌هایش در حوزه سیاسی را در معرض برخورد با حقیقت قرار دهد وگرنه نمی‌تواند بر مشکلات تجربی فرارویش فایق آید. سعید به نظرات میلز می‌افزاید که روشنفکر در «زمان» خودش به سر می‌برد و انبوه خبرسازیه‌ها و تولیدات رسانه او را فرا گرفته است؛ تنها در صورت جدال با پندارها، روایات

رسمی و توجیهات قدرتی که به واسطه رسانه‌ها قدرتمند شده‌اند، قادر به مقاومت خواهد بود. استراتژی روشنفکر در این مرحله «نقاب از چهره برداشتن» است. او همیشه مابین «تنهایی» و «وابستگی» ایستاده است؛ تحریم و بایکوت شدن از یکسو و ورود به دالانهای عریض و طویل قدرت و گردن نهادن به خواسته‌های گروه‌های قدرت از یکسوی دیگر و همین نکته اهمیت و حساسیت کار روشنفکر را نشان می‌دهد.

از این منظر، هستی و چیستی روشنفکر، به تشخیص و تمیز انتقادی موکول است که از هرگونه همسازی با آنچه قدرت و سنت می‌گوید ابا دارد. ظرافت کار در اینجا است که روشنفکر همواره مواظب است که نقادی قدرت و سنت او را به ورطه یک‌جانبه‌گرایی نکشاند؛ او دائماً خود را هوشیار نگه می‌دارد خواهان آن است که اجازه ندهد که تنها نیمی از حقایق و ایده‌های قابل قبول راهنمای او باشد. رسالت روشنفکری، تلاشی است دائمی، ترکیبی و درعین حال، ناتمام، ناقص و ناکامل است که ممکن است به زمینه شهرت را فراهم نیآورد ولی به غنای فردی می‌انجامد.

۳- در استیصال نگه داشتن ملتها و سنتها

در سال ۱۹۳۷، که بن‌دنا نظراتش را در باب نقش روشنفکر بیان داشت، این تصور غالب بود که روشنفکر در فضایی جهانشمول زندگی می‌کند؛ البته جهان نیز تنها در قالب اروپا تعریف می‌شد. اما از ۱۹۳۷ تا به امروز، تغییرات گسترده‌ای روی

داده است. در اینجا دو دگرگونی از اهمیت بنیادین برخوردار است: نخست اینکه اروپا و غرب، دیگر معیارهای چالش‌ناپذیری برای غیرغربیها نیستند؛ دوم: گسترش روزافزون مسافرت و ارتباطات که منجر به رشد آگاهی تازه‌ای نسبت به آن چیزی شده که «تفاوت» و «دگربود» خوانده می‌شود. همین دگرگونی است که روشنفکران را در تقسیم‌بندیهای ملی، محلی و حتی قاره‌ای قرار داده است؛ مانند روشنفکران عرب یا آفریقایی، فرانسوی یا چینی. امروزه با همه فرسایشی که در باب جهانشمولی مفهوم روشنفکر پدید آمده است، هنوز برخی تصورات کلی درباره فرد روشنفکر وجود دارد که از کاربرد صرفاً محلی آن فراتر رفته است؛ ملیت و ملی‌گرایی از جمله این تصورات است. روشنفکرگری ندارد از اینکه درون یک زبانی متولد می‌شود و بیشتر اوقات حیات خود را در آن می‌گذراند؛ او ناگزیر از کاربرد زبان ملی است. مشکل نیز از همین جا آغاز می‌شود که در هر جامعه یک اجتماع زبانی وجود دارد که تابع عادات شیوه گفتاری است که از قبل وجود داشته است. از جمله کارکردهای این اجتماع زبانی، حفظ وضع موجود و اطمینان از چالش‌ناپذیری و پایداری امور است. در این حالت، زبان چنان «پوسیده» و زوال یافته می‌شود که به تعبیر جورج اورول «راست جلوه دادن دروغها، محترم شمردن آدم‌کشیها، و در ظاهر منسجم نشئت دادن نابسامانیها» در آن رایج می‌شود. سعید اضافه می‌کند که امروزه همگانی شدن، اشتراکی شدن و رسمیت یافتن

فزاینده است که زبان را تهدید می‌کند. او از سرمقالات نیویورک تایمز یاد می‌کند که در مقایسه با روزنامه‌های عوام‌پسند، حامل آمریتی معتدل و موقر، با اشاره به تحقیقی طولانی، تاملی سنجیده و قضاوتی دقیق است. «ما» در این سرمقالات، علاوه بر سردبیران و ویراستاران روزنامه، بیانگر نوعی هویت ملی و حقوقی نیز هست. ماتیو آرنولد در ۱۸۶۰، برای باور بود که دولت نماینده بهترین روح ملی و فرهنگ ملی والاترین تجلی همه گفته‌ها و اندیشه‌هاست. آرنولد معتقد است «انسانهای بافرهنگ» باید این والاترین روح ملی و بهترین اندیشه‌ها را تبیین کنند و نماینده آنها باشند. انسانهای بافرهنگ آرنولد همان روشنفکران سعید هستند که باید برای منافع کل جامعه و اجتماع ملی به منظور ترفیع احساس یک هویت مشترک برجسته و متعالی تلاش کنند. این مطلب برای آرنولد چنان روشن و معمول است که برای آن نیازی به ارائه دلیل نمی‌بیند. سعید معتقد است در ورای آنچه آرنولد می‌گوید، نوعی ترس از گسترش فرآیند دموکراسی و آزادی فزاینده در جامعه در سالهای ۱۸۶۰، نهفته است چراکه مردم را سرکش تر می‌کرد و تبعیت از الگوهای «عمل یکسان» را در جامعه مدرن دشوارتر می‌ساخت. لذا به روشنفکرانی نیاز بود که مردم را آرام کنند و بگویند که بهترینها، همانهایی هستند که راهی برای پیوستن به یک اجتماع ملی هموار می‌کنند.

بندا در ۱۹۲۰ با درک خطرات گرایش روشنفکران به احساسات جمعی افراطی و

افراطی ایستاده‌اند: آنها یا در حال ستیز با هنجارهای پذیرفته شده و غالب هستند یا اینکه به طریقی سازشکارانه، برای «حفظ نظم و تداوم زندگی اجتماعی» تلاش می‌کنند. سعید حالت اول را نقش حقیقی و صادقانه روشنفکر مدرن می‌داند چرا که امروزه هنجارهای پذیرفته شده و غالب در جامعه، به طور باطنی به ارزشهای ملی متصل است و همواره در موقعیت آمریت قرار دارد. البته سعید اذعان دارد که امروزه نوعی از گذار از «وفاق میهن پرستانه» به «شکاکیت» بین روشنفکران رایج است و روشنفکران را واداشته تا نمادهای کلی ملی‌شان را زیر سؤال ببرند. دلیل آن نیز زیر سؤال رفتن سنتها و ارزشهای مقدسی است که به دلیل نارسا بودن نه تنها از جانب روشنفکران بلکه حتی از سوی مردم برخی جوامع مورد تردید قرار گرفته است.

روشنفکر همواره با مسئله وفاداری و وظیفه‌شناسی به گروه یا جامعه‌اش مواجه است. وفاداری به یک گروه مانع از آن نمی‌شود که روشنفکر (آن‌گونه که تاگور هندی و خوزه مارتی کوبایی بودند) دست از انتقاد بردارد چرا که هموطنانش در دورانهای تاریکی و محنت از او انتظار دارند که نماینده درد و رنجهای آنان باشد؛ چشم بیدار آنها برای آینده باشد. لذاست که روشنفکر باید دامنه انتقاد را به رهبر گروه یا جامعه نیز برساند. سعید خلاصه می‌کند که روشنفکر علاوه بر نقش نمایندگی رنج مشترک مردم خود، گواهی دادن مشقات‌شان، حمایت مجدد از بردباری کنونی‌شان و تقویت

شدید، به آنها توصیه می‌کرد به ارزشهای متعالی و جهانشمول بپردازند که برای همه ملتها و همه مردم قابل اجرا باشند. البته بندا نیز تجلی این ارزشها را در ارزشهای اروپایی می‌دانست. سعید برای نشان دادن کج فهمیهای ناشی از گرایش به احساسات جمعی افراطی، به نحوه برخورد روشنفکران غرب با اسلام اشاره می‌کند. او نگاه روشنفکران آکادمیک آمریکایی و انگلیسی به اسلام را تقلیل‌گرایانه می‌داند؛ در حالی که اسلام، مذهب و فرهنگی واحد است که در عین حال، از یکپارچگی به دور است. روشنفکران غرب، پس از فروپاشی کمونیسم، تجدید حیات دوباره‌ی اسلام را جایگزین خطر کمونیسم کرده‌اند؛ آنها به واسطه‌ی تفکر جمعی و ملی‌شان، نتوانسته‌اند به افرادی با ذهنیتی شکاک و پرسش‌گر تبدیل‌کنند. آنها در مسیر این تفکر غیرعقلانی قرار گرفته‌اند که «ما» از جانب «آنها» تهدید می‌شویم. کاربرد صرف زبان ملی و سخن گفتن درون اصطلاحات و استعاره‌های عامه پسند «ما و آنها» بیش از هر چیز ابزاری برای حفظ و نگهداری هویت ملی است. وظیفه روشنفکر در برابر «ملیت» اش چیست؟ سعید پاسخ می‌دهد که وظیفه روشنفکر در قبال وفاق گروهی یا هویت ملی این است که نشان دهد گروه و ملیت، یک کیان طبیعی و یا یک هدیه بخشیده شده نیست، بلکه یک برساخته است، یک اختراع است با تاریخ معین؛ او باید شکاکانه در احساس تعلق جمعی تشکیک کند. سعید با ادوارد شیلز هم‌نویی می‌کند. شیلز معتقد است روشنفکران در دو نقطه کاملاً

یادبودهایشان، باید به بحرانی که گریبان ملتش را گرفته است، ویژگی جهانشمول بدهد، رنج آنها را با رنجهای دیگران پیوند دهد و مقیاس انسانی بزرگتری را برای یک نژاد یا ملت مشخص قائل شود. و بر آن می افزاید که رنج و مشقات مردمی که یک روشنفکر آنها را نمایندگی می کند، نمی تواند دلیلی برای چشم پوشی از جنایاتی باشد که همین مردم در قبال دیگران انجام داده و می دهند؛ روشنفکر باید حتی در برابر خطاهای ملت رنج کشیده و ستم دیده خود نیز بایستد و انتقاد کند. سر فروردن به شیوه های توجیه گرایانه و حق به جانبی که تحت نام قومیت یا ملیت، کارهای پلید را کورکورانه تبلیغ می کند، دره تاریکی است که روشنفکر باید از درافتادن به آن پرهیز کند.

۴- روشنفکر در تبعید

در ابتدا سعید به سه پیش فرض مهم در باب تبعید اشاره می کند:

نخست اینکه در قرن بیستم، تبعید، از مجازاتی سخت و منحصر به فرد برای افراد به مجازات ظالمانه کل یک اجتماع و مردم تبدیل شده است که اغلب نتیجه غیر عمدی نیروهای غیر شخصی نظیر جنگ، گرسنگی و بیماری است.

دوم اینکه تا پیش از این و حتی همین امروز باور به این پیش فرض عوامانه رایج بوده و هست که تبعید یعنی جدا، منفرد و ناامیدانه از زادگاه گسستن است. در دنیای امروز، تبعیدی در یک حالت برزخی زندگی می کند. او به واسطه ارتباطات و رفت و آمدهای هرروزه، در

ارتباطی دائم ولی اغواگرانه با مکان زادگاهش زندگی می کند. هنوز تعلق کامل بر مکان جدید ندارد و از مکان قدیم نیز نبریده است.

سوم اینکه تبعید علاوه بر اینکه یک حالت واقعی است یک حالت استعاری نیز هست. روشنفکران یک جامعه می توانند به محرم و نامحرم تقسیم بندی شوند؛ آری گویان و نه گویان. نامحرمان، تا آنجا که به امتیازات ویژه و دستگاه قدرت مربوط می شود، تبعیدیهای آن جامعه محسوب می شوند. شرایط تعیین کننده برای روشنفکر نامحرم و تبعیدیها، همان شرایط تبعید است: شرایط عدم سازگاری کامل، احساس غریبگی دائمی نسبت به دنیای به اصطلاح مانوسی که ساکنین بومی ساخته اند و تمایل به دوری گزیدن و حتی تنفر از دام سازش و خوشی ملی. در این حالت، روشنفکر تبعیدی، در حالت بی قراری، تحرک، اغتشاش دائمی و برهم زدن آرامش دیگران است. این روشنفکران، تمایل دارند از ناخشنودی خود خشنود باشند؛ به این معنی که هاله ای از ناخرسندی و افسردگی و نوعی ناسازگاری بخیلانه او را در بر می گیرد. سعید با این پیش فرضها و تعاریف از تبعید و روشنفکر تبعیدی، به یک الگو می پردازد که کسی نیست جز «تئودور ویزونگروند آدورنو»: «طردشده ای بی نهایت جذاب؛ و برای من (سعید)، وجدان آگاه روشنفکر برتر نیمه قرن بیستم است». «الگوی آدورنویی» همان «الگوی روشنفکر تبعیدی» است. هسته اصلی تلقی از روشنفکر در ذهن آدورنو، به عنوان یک تبعیدی ابدی، شیوه نگارشی دارای سبک است که در

یکی دیگر از مهم‌ترین فواید تبعیدی بودن، توجه به فرآیندی شکل‌گیری واقعیت فعلی است به جای آنکه صرفاً به آنچه هست توجه شود؛ روشنفکر واقعیت‌های اجتماعی را طبیعی و دائمی نمی‌داند بلکه پدیده‌هایی تاریخی می‌داند که مردان و زنان آن را خلق کرده‌اند. روشنفکر در تبعید لزوماً طعنه‌زن، شکاک، بازیگوش است اما نه کلبی مسلک. تبعیدی بودن، یعنی همواره در حاشیه ماندن. در این حالت، روشنفکر ناگزیر از بدعت و نوآوری است چرا که نمی‌تواند در مسیرهای تجویز شده و از پیش تعیین شده حرکت کند. با چنین تصویری، تبعید نه حرمان و محدودیت بلکه عین آزادی است.

۵- حرفه‌ایها و آما تورها

تا اینجا سعید همواره روشنفکر را به مثابه «فرد» مورد تحلیل قرار داده است؛ در این فصل او می‌خواهد به بررسی رابطه روشنفکر و تشکیلات حرفه‌ای روشنفکران، گروه یا طبقه آنان پردازد. لذا است که به نظرات رژی دبره، روشنفکر فرانسوی در باب روشنفکران این کشور می‌پردازد. دبره نشان می‌دهد که در میانه سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۳۰، روشنفکران پاریس که عمدتاً غیرمذهبی و رها شده از عقاید کلیسایی و بناپارتی بودند با دانشگاه سوربون در ارتباط بودند. از ۱۹۳۰ که سوربون به تدریج آمریت خود را از دست داد، فضا برای مؤسسات انتشاراتی فراهم شد تا توجه روشنفکران را به خود جلب کنند. «خانواده‌ی روحانی» تعبیری است که دبره برای اشاره به ارتباط و هماهنگی میان روشنفکران

حد افراط مرور شده است. نوشته قبل از هر چیز قطعه قطعه، نامنظم و منقطع است؛ دارای هیچ نوع طرح اصلی یا نظم از قبل تعیین شده‌ای نیست که بشود آن را دنبال کرد. این شیوه نگارش، که در کتاب اخلاق حداقل آدورنو نمایان شده است، بیانگر آگاهی روشنفکری است که در هیچ کجا نمی‌تواند آرامش بیابد. آدورنو می‌گوید: آرزوی روشنفکر این نیست که بر جهان تأثیر بگذارد بلکه می‌خواهد روزی و در جایی، فردی یافت شود که آنچه را او نوشته، همان‌گونه بخواند که او نوشته است.

حتی «کناره‌گیری» نیز نمی‌تواند پناهگاهی برای روشنفکر تبعیدی باشد چرا که موضع نه این و نه آن، خود می‌تواند به موضع ایدئولوژیک قدرتمندی بدل شود. آدورنو، جستجو و کاوش شکاکانه را پیشنهاد می‌کند؛ نوشتن برای روشنفکر تبعیدی بی‌مکان، حکم مکانی برای گذران زندگی پیدا می‌کند. سعید از آدورنو گلایه می‌کند که چرا فواید تبعید را بر زبان نمی‌آورد! نظم و ترتیبات متفاوت زندگی و زاویه‌های دید و بصیرت غیرعادی که گاهی در تبعید پدید می‌آید و می‌تواند حیات بخش حرفه روشنفکر باشد. در حاشیه بودن و ناسازگاری با نظم موجود بهترین فایده تبعیدی بودن است.

برخورداری از لذت حیرت‌زده شدن، لذت چاره‌اندیشی در شرایط متزلزل، لذت چیزی را بدون نیندیشیدن نپذیرفتن، پرسه زدن پیرامون آزادی و دانش، روشن بینی مضاعف ناشی از نظاره کردن مسائل بر مبنای تجربه گذشته و واقعیات ملموس فعلی، از جمله این لذات است.

و سردبیران مؤسسات انتشاراتی به کار می‌برد. در حوالی ۱۹۶۸، جمع زیادی از روشنفکران،

مؤسسات انتشاراتی خود را رها کردند و به رسانه‌های ارتباط جمعی در قالب روزنامه نگار، میهمان یا مجری برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، مشاور، مدیر و نظایر آن پیوستند. سعید در اینجا اشاره می‌کند که این روشنفکران از یکسو توده عظیمی از مردم را به عنوان مخاطب پیش روی خود دیدند که می‌توانستند حرفشان را بشنوند اما از سوی دیگر تمام حیات روشنفکری‌شان به عنوان روشنفکر، به همین مخاطبان و تحسین و نسیانی وابسته بود که همین «دیگران» برایشان فراهم می‌آوردند. در این شرایط با بسط حوزه‌های دریافت برنامه و خبر، رسانه‌های توده‌ای منابع مشروعیت روشنفکر را تقلیل داده و آنها را با انجمنهای وسیع‌تر کانونی که خواسته‌های کمتری داشته و بنابراین به سادگی مجذوب می‌شدند، احاطه کردند؛ دبره می‌افزاید: رسانه‌های گروهی، آخرین دریچه‌های روشنفکری سنتی را همواره با هنجارهای سنجش و معیارهای ارزشی آنها درهم شکستند. در واقع آنچنان که سعید می‌گوید با بالا و پایین رفتن سلطه‌ی تشکیلات، سلطه‌ی روشنفکران ارگانیک نیز بالا و پایین می‌رفت.

در اینجا سعید این سؤال را مطرح می‌کند که آیا چیزی به نام روشنفکر مستقل وجود دارد یا اینکه می‌تواند وجود داشته باشد تا به صورت خودمختار عمل کند؟ سعید خود پاسخ می‌دهد که این اماکن به دلیل اتکای روشنفکران به کارفرمایان و مخاطبین و نه اتکا به توانایی و

قدرت دیگر روشنفکران، بی شک محدود شده است.

سعید بر نقش روشنفکر در قرن نوزدهم و قرن بیستم تفکیک قائل می‌شود: در قرن نوزدهم تأکید بر فردیت بوده است؛ در این روشنفکر یعنی فردی کناره‌گیر، منزوی و گمنام که با جامعه هم‌نوا نبوده و مانند بازارف تورگنیف و ددالوس جویس، سرکشانه، خارج از دایره کلیشه‌ای و تصدیق شده حرکت می‌کند. اما در قرن بیستم تأکید بر گروه روشنفکران است و باید در اینکه روشنفکری با پیام مستقل وجود داشته باشد، تردید کرد. سعید بر این باور است که باید به جای کلی‌نگری، یا اتکا به آرمان‌گرایی از یکسو و واقع‌گرایی از سوی دیگر به مسئله استقلال روشنفکران یا وابستگی گروهی و تشکیلاتی‌شان بپردازیم. راسل جیکوبی در کتاب واپسین روشنفکران یادآور شده است که به واسطه تأثیر نیروهای سیاسی اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم، در آمریکا دیگر «روشنفکران غیرآکادمیک» وجود ندارند؛ آنها به گروهی اساتید دانشگاهی تقلیل یافته‌اند که علاقه‌ای به درگیری با مسائل دنیای خارج ندارند؛ نثر ناخواندنی آنان برای تغییر اجتماع کاربردی ندارد. ایده جیکوبی در باب رسالت روشنفکری «روح مستقل اصلاح‌ناپذیری» است که «مسئول پاسخ گفتن به هیچ کس نیست». سعید در نقد جیکوبی یادآوری می‌کند که روشنفکری لزوماً با آکادمیک بودن منافات ندارد؛ امروزه به هر جای دنیا که بنگریم، دیگر روشنفکر یک فیلسوف کافه نشین نیست بلکه

چهره کاملاً متفاوتی به خود گرفته که با الگوی سنتی بندایی متفاوت است. روشنفکر یک تمثال تندیس گونه نیست بلکه به عنوان نیرویی سخت گیر و خودسر، پرانرژی و فعالانه به فعالیت می پردازد.

سعید در اینجا نکته‌ی کلیدی و محوری خود را بیان می کند و آن اینکه مهم ترین خطری که امروزه روشنفکران را تهدید می کند گرایش به حرفه‌ای‌گری است؛ بدین معنا که روشنفکر کار خود را به مثابه‌ی امرارمعاش تلقی کند؛ کاری که باید بر مبنای نظم موجود، مثال‌واره‌ها و کلیشه‌های آن صورت گیرد و او باید آن چیزی را عرضه کند که برای بازار «قابل قبول» و مطابق با «استانداردها» است. سارتر بر این باور بود که محیط و شرایط، به طور یک جانبه شکل دهنده‌ی نویسنده یا روشنفکر نیست بلکه نوعی حرکت و برهم کنش پایداری مابین آنها برقرار است. جامعه، روشنفکر را با خواسته‌هایش، خودداریها و گریزهایش و واقعتهای تحمیل شده‌اش احاطه کرده است؛

حرفه‌ای باقی بماند. سارتر گفته است «روشنفکر هرگز روشنفکرتر از زمانی نخواهد بود که جامعه او را به محاصره در آورده، به ریشخند گرفته و احاطه کرده است»؛ نقش روشنفکر در همین زمان پی ریزی می شود. سعید اذعان دارد که در این شرایط روشنفکر از چهار سو تحت فشار است:

نخست: تک رشته کاری. هر چه فرد از نردبان دانش تخصصی‌اش بالاتر رود و متخصص تر شود، تک بعدی تر می شود و بینش اش رانست به هر آنچه خارج از حوزه تخصصی‌اش قرار دارد از دست می دهد. «روشنفکر تک رشته کار تمام عیار»، احساس برانگیختگی و اکتشاف را در خود کشته است؛

دوم: صحت سیاسی. آمرین مشخصی باید برای کارشناس شدن فرد نظر دهند. صحت سیاسی یعنی مستقل نیندیشیدن و مطابق با هنجارها فکر کردن. کارشناسان تأیید شده بر روشنفکر فشار می آورند که از چه منابعی استفاده کند و چه قلمروی را مورد توجه قرار دهد؛

بر این اساس روشنفکر نه تنها همواره در معرض درخواستهای جامعه خویشتن است بلکه در معرض تعدیل‌های اساسی و قابل توجهی نیز قرار دارد که در وضعیت روشنفکران به عنوان اعضای یکی گروه مشخص و قابل رویت رخ می دهد. سعید به این نظر سارتر می افزاید که جامعه هنوز هم بر روشنفکر احاطه دارد. گاه به اعتبار جایزه و پاداش، گاه از طریق بدنام کردن یا به مسخره گرفتن تمام کارهای روشنفکران و تأکید بر این نکته که روشنفکر باید یک متخصص

سوم: کشش اجتناب ناپذیر به سوی قدرت و آمریت. شرایط به گونه‌ای پیش می رود که روشنفکر به سمت تقاضاها و امتیازهای قدرت و مستقیماً کار کردن برای قدرت رهنمون می شود. بودجه تحقیقات دانشگاهی را دولت تأمین می کند و تحقیقات به سمت و سوی خاصی هدایت می شود؛ قدرتهای متمرکز در جامعه مدنی، کارشناسان آکادمیک را برای برنامه‌های تبلیغاتی و سیاسی به خدمت خود در می آورد. روشنفکر باید مباحث اخلاقی و

برای این مشکل است: به معنی عملی که نیروی محرک آن را عاطفه و غمخواری و نه سودجویی و خودخواهی کوتاه‌فکرانه تک‌رشته‌کاری تأمین می‌کند. روشنفکر امروز باید آماتور باشد؛ کسی که فکر می‌کند برای عضویت اندیشمند و دلسوزانه در جامعه باید حتی در قلب تکنیکی‌ترین و حرفه‌ای‌ترین عملی که کشور و جامعه درگیر آن است، مسائل اخلاقی را رعایت کرد. روح روشنفکری از درگیری با یکنواختی حرفه‌ای محض که ما عموماً در دنیای مدرن با آن مواجهیم، در تناقض است و آماتورگری، روشنفکر را به این هدف رهنمون می‌سازد.

۶- حقیقت‌گویی به قدرت

در این فصل، سعید همچنان به رابطه بین قدرت و آمریت می‌پردازد. او این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه روشنفکر حقیقت را می‌گوید؟ کدام حقیقت را می‌گوید؟ چه کسی و برای کجا حقیقت را می‌گوید؟
نخست اینکه هیچ نظام و روش گسترده و قابل اطمینانی وجود ندارد که روشنفکر از طریق آن به پاسخهای مستقیم این پرسشها دست یابد. روشنفکر در حوزه‌ای غیردینی فکر می‌کند و عمل می‌کند. در این حوزه، دنیای تاریخی و اجتماعی، برساخته‌ی خود افراد است. روشنفکر تنها ابزارهای غیردینی در اختیار دارد و از وحی و الهام به عنوان شیوه‌های درک و فهم محروم

عدالت را کنار بگذارد و چشم خود را بر روی خطاهای گوه‌های قدرت و جنایات دولت ببندد؛

چهارم: بازاری شدن. چنان که پیش از این نیز گفته شده است، جامعه‌ی سرمایه‌داری براساس منطق بازار و رقابت آزاد عمل می‌کند. این منطق به حوزه فکر و اندیشه و تحقیقات علمی نیز سرایت کرده و اصحاب فکر و متخصصان دانشگاهی چنان عمل می‌کنند که گویی باید به نیازهای بازار مصرف دانشگاهها، احزاب، گروههای قدرت و مؤسسات تبلیغاتی پاسخ دهند. روشنفکر نیز ممکن در دام تبعیت از منطق بازار بیفتد و تلاش خود را معطوف به حفظ سهم بیشتری از بازار پژوهش و نیز پاداشها و امتیازات کند.

روشنفکر چگونه با آمریت مواجه می‌شود: به عنوان حرفه‌ای ملتمس و متضرع یا به عنوان وجدان آماتوری که انتظار دریافت هیچ پاداشی را ندارد. در مقابل حرفه‌ای‌گری، سعید از آماتوری‌گری^۴ یا ذوق‌ورزی حمایت می‌کند. در اینجا میل به حرکت نه بر مبنای سود و پاداش بلکه برای عشق و علاقه خاموش ناشدنی به منظری وسیع‌تر، به برقراری ارتباط از میان خطوط و موانع، به عدم قبول وابسته شدن به یک رشته اختصاصی و اهمیت دادن به اندیشه‌ها و ارزشها علی‌رغم محدودیت یک حرفه.

از نظر سعید، مشکل روشنفکر عبارت بوده از تلاش برای رودررویی با تجاوزها و فشارهای حرفه‌ای کردن. آماتورگری راه حلی

است. آزادی مصالحه ناپذیر عقیده و ابراز آن، سنگر اصلی حوزه غیردینی روشنفکر است؛ دفاع نکردن از آزادی عقیده، در حقیقت خیانت به حرفه و رسالت روشنفکری است.

۷- خدایان همواره ناکام

نوع رابطه روشنفکر با مسائل قلمرو همگانی صرفاً نظری و آکادمیک نیست، بلکه مشارکت و مداخله مستقیم را نیز در بر می‌گیرد. سؤال که در اینجا مطرح می‌شود این است که روشنفکر باید تا چه حد خود را در مسائل قلمرو همگانی درگیر کند؟ سعید در پاسخ از نوعی «تغییر کیش» سخن می‌گوید که به تعبیر او نمایانگر تجربه روشنفکر قرن بیستم است. البته او با دو پهلوی و مبهم حرف زدن مخالف است و اساساً با هر نوع تغییر کیش در مسیر و باور به یک خدای سیاسی مخالفت می‌کند. قلب تپنده‌ی پدیده‌ی تغییر کیش، در «پیوستن» و «گرویدن» می‌تپد؛ با در خدمت قرار گرفتن و همکاری و همفکری کردن. از سوی دیگر تغییر کیش متضمن نوعی مطلوبیت ناخوشایند است؛ فرد باید حرفهای پیشین خود را پس بگیرد، ترک آیین کردن نوعی خودپرستی و گستاخی در نظام روشنفکری پدید می‌آورد که ارتباط خود را با مردم و فرآیندهای خدمت به آنها از دست داده‌اند. روشنفکر هر چند وظیفه‌رهای و روشن‌گری را به عهده دارد، لکن به مثابه خدایان بی‌روح و مجرد عمل نمی‌کند، بلکه او همواره باید جزو زنده‌ای از تجربیات در جریان حرکت جامعه باشد؛ نمی‌توان در جایی حیات داشت و اعلان حضور کرد سپس در زیر آوار یک رشته باورهای شخصی، بیانی‌های دینی و روشهای حرفه‌ای

از نظر سعید یکی از رذیلانه‌ترین فعالیتهای روشنفکرانه، فضل‌فروشی پیرامون تجاوز به حقوق در جامعه‌ای دیگر و تیرئه همان اعمال در جامعه خودی است. او آلکسی دو توکویل را مثال می‌زند که بد رفتاری آمریکاییها با سرخپوستانی بومی و بردگان سیاه را وحشیانه و غیرانسانی می‌خواند لکن در مقابل جنایات فرانسه - کشور خودش - در الجزایر و استعمار مسلمانان آن کشور سکوت می‌کند؛ یا جان استوارت میل که ایده‌های خود در باب آزادی خواهی را نه در هندوستان بلکه تنها در انگلستان عملی می‌دانست.

امروزه روشنفکر در زمانه‌ای زندگی می‌کند که ویژگی آن فقدان هنجارهای عینی اخلاقی و آمریت آگاه است و روشنفکر باید از روشهای سیاسی غیرآرمانی و مبتنی بر قدرت پرهیز کند؛ روشنفکران افرادی با بنیادها و اصول اخلاقی گسترده‌تر هستند که قادرند حقیقت را رو در روی قدرت بر زبان آورند. سعید عادت به کناره‌گیری و طفره رفتن از انجام رسالت روشنفکرانه را آفت ذهنی می‌داند که به تمام معنا برای روشنفکران «فسادآور» است؛ درونی شدن همین عادات، زندگی پرشور و شوق روشنفکر را فاسد و خنثی می‌کند. گفتن حقیقت به قدرت، تنها با دقت سنجیدن گزینه‌ها و انتخاب گزینه درست است؛ سپس ارائه

منجمد و بی حرکت وا ماند.

۸- فرجام کلام

مفسران، سعید را در نخله پست مدرنیستها جای داده‌اند؛ هر چند که آنچنان که در مقدمه ذکر شد. او اکراه دارد از اینکه در یک قالب معین و تعریف شده قرار گیرد. یکی از مشخصه‌های اصلی پست مدرنیستها توجه به «حاشیه» به جای «متن» است. از این منظر، بر مبنای اصول فکری فراروایت مدرن، این تقسیم‌بندی دوگانه و غالب، «خود» و «دیگری» است. مدرنیسم در تمام جنبه‌های مادی و معنوی‌اش، این دوگانه‌سازی را به دقت رعایت کرده و با بیان ویژگی‌های «دیگری»، سعی کرده است تا «خود»ش را تعریف کند. پست مدرنیستها، با انتقاد به مدرنیستها، توجه به «دیگری» یا همان «حاشیه‌ای»ها را در کانون تفکر خود قرار داده‌اند. فمینیست^۵ها «زن» را به عنوان دیگری مدرنیسم مردسالار مورد توجه قرار داده‌اند؛ پسااستعماری^۶ها به کشورهای جهان سوم به عنوان دیگری مدرنیسم غرب محور توجه کرده‌اند و نیز دیگر گروه‌های فکری پست مدرن همین رویه را دنبال کرده‌اند. سعید نیز در این کتاب، از این منظر به تحلیل روشنفکر پرداخته است: نخست اینکه او اساساً به سراغ یک موجود کاملاً حاشیه‌ای دنیای مدرن به نام «روشنفکر» رفته است و سعی دارد از میان دیگر هویت‌های اجتماعی شاخص و اصلی دنیای مدرن نظیر اصحاب قدرت، صنعت‌گران، متخصصان نظامی، سیاست‌مداران و نظایر آن

به روشنفکر نیز هویت بخشی کند. دوم اینکه؛ دوگانه‌ی روشنفکر حرفه‌ای - آماتور سعید، جلوه دیگری از همان دوگانه‌ی خود - دیگری مدرن است. روشنفکر آماتور سعید، همان دیگری روشنفکر حرفه‌ای مدرن است که سعید سعی می‌کند او را از میان آوارهای فکری و تبلیغاتی مدرنیسم بیرون آورد و به او هویت بخشد؛ او باز هم از دیگری و از حاشیه جانبداری می‌کند.

یکی از نکاتی که حتی پس از خواندن کتاب، به صورت پرسش برانگیزی باقی می‌ماند، این است که تلقی سعید از قدرت چیست؟ چرا قدرت از نظر سعید، امری مذموم، ناپسند و منفی است؟ کدام شکل از قدرت، برای همکاری روشنفکر، مناسب و چه نوع ارتباطی با قدرت، نامناسب و فاسد است؟ متأسفانه در طول کتاب، سعید، مقصود خود را از قدرت و آمریت معین نمی‌کند. گویی سعید این پیش‌فرض را اختیار کرده که قدرت مذموم و ناپسند است و از آن پس شرح می‌دهد که نسبت روشنفکر با قدرت مذموم و ناپسند، چگونه باید باشد و او در مقابل شگردهای فسادانگیز نظام قدرت چه باید بکند. در حالی که او باید به پیش از این بازگردد و توضیح دهد که چرا قدرت منفی است. مثلاً می‌توان از سعید پرسید که اگر روشنفکر ورود به قدرت و همکاری با آن را در راستای تحقق اهداف متعالی و روشنفکرانه‌اش بداند، آیا باز هم ورود

به قدرت ناپسند و مذموم است؟ اگر روشنفکر بداند که با در اختیار گرفتن امور اجرایی و همکاری با نهادهای قدرت می‌تواند به آگاهی بخشی پردازد، چه موضعی باید اتخاذ کند؟ دیگر اینکه اگر قدرت فاسد و ناپاک است، چه زمانی و چگونه می‌توان آن را تطهیر کرد؟ نکته دیگر اینکه به نظر می‌رسد که سعید در

فهم قدرت و بررسی رابطه روشنفکر در آن، دچار نوعی یکسونگری است. او در پارادایم فکر «غربی» کار می‌کند و در این سنت فکری، تصور از «قدرت»، با «سلطه» و به منظور اعمال «سلطه» همراه است؛ «قدرت»، دارای هژمونی و سرکوبگر است، چه آن را همچون متفکران مدرن در دولت، «متمرکز» بدانیم و چه مانند صاحب نظران پست مدرن، نظیر فوکو آن را در سطح جامعه «پراکنده» بدانیم. لکن این تنها منظومه‌ی معنایی نیست که قدرت در آن تفسیر می‌شود. در شرایط امروزی تفکر و نیز در تاریخ گذشته می‌توان پارادایمها و نظامهای فکری گونه‌گونی را پیدا کرد که در آنها، تلقی از قدرت با تصویری که سنت فکری غرب از قدرت دارد، متفاوت است. با یک درک فراگیر، می‌توان از پارادایم فکر «شرقی» یاد کرد که اساساً «قدرت» در آن معنا و مفهوم دیگری پیدا می‌کند. اگر این «موقعیت مندی» پارادایمی را بپذیریم، در آن صورت موضع سعید در رابطه با قدرت مبهم‌تر می‌شود. سعید بنا بر حضور فکری و معنوی‌اش در پارادایم فکر غربی، آن هم با پسوند پست مدرن، قدرت را مذموم و سرکوب‌گر می‌داند که برای روشنفکران،

فریبده و اغواگر است و لاجرم روشنفکر بنا بر رسالت آگاهی بخشی که دارد باید از آن دوری کند. اما این نسخه و راهبرد عملی، در دیگر پارادایمهای فکری صدق نمی‌کند؛ لاجرم رسالت روشنفکر هم در این پارادایمها متفاوت است و باید موضع متفاوتی در رابطه با قدرت اتخاذ کند.

موضع سعید درباره قدرت زمانی مبهم‌تر و سؤال برانگیزتر می‌شود که بر اساس تلقی فوکویی (که یک پسا ساختارگرا است و سعید بسیار متأثر از اوست) قدرت را در سطح جامعه «پراکنده» بدانیم و نه به صورت «متمرکز» در نهاد دولت. اگر رویکرد فوکویی را بپذیریم، در آن صورت، نه تنها روشنفکر، بلکه هر فرد دیگری نیز در برخورد با هر فرد، گروه، پدیده، نهاد، سازمان، روابط و الگوهای کنش و یا هر چیز دیگری، فی الواقع با اشکالی از قدرت که درجات متفاوتی از قدرت را درون خود دارند، مواجه است. آیا همه واقعیتهای اجتماعی، مذموم و ناپسندند و روشنفکر باید از همکاری و همراهی با آنها خودداری کند؟

با این همه، سعید از جمله آخرین بازمانده‌های روشنفکرانی است که همچنان بر نقش روشنفکر به عنوان «نماینده‌ی آگاهی مردم» تأکید دارد که باید بر اصول عام و جهانشمول اخلاق انسانی پافشاری کند و آزادی و عدالت را پاس بدارد. ادوارد سعید، خود نمونه‌ی بارز و آشکار چنین اندیشه‌ای بود؛ او آن گونه فکر می‌کرد که می‌زیست.